

بسیار

ریش سفید

غضنفر

درنگی در مستعار طنز

♦ دکتر احمد مهنسی - مشهد



چکیده

در شعر «تخلص» یا نام شعری جای دارد اما در طنز «مستعار» به جای تخلص می آید. مستعار بسیار گونه گون و رنگارنگ است. درنگی در این نام‌ها و تحلیل روان شناختی و جامعه شناختی آن‌ها، نکته‌هایی شنیدنی و خواندنی به همراه دارد. در این تحلیل می توان پوسته‌ها را کنار زد و هسته‌ها را یافت و از این درون بینی بهره‌ها برد.

اما آنان که طنزپرداز را حامی و طرف‌دار داد و راستی می‌دانند، سخنان او را «ابسط»، بذله‌گویی، تعریض، حرف‌گیری، خوش‌منشی، شیرین‌زبانی، نیک‌حضری و... می‌دانند و آن را دهن به دهن چون کاغذ زر می‌برند.

آن‌چه پیداست، طنز سخن دل و درد پنهان مردم است و جای آن در سینه‌ی درد کشیدگان و دوست‌داران پاکی و درستی است. در باب طنز سخن بسیار است و گفتنی‌ها فراوان. آن‌چه در این گفتار از آن سخن می‌گویم، «نام طنزپرداز» یا «مستعار» است.

«مستعار» واژه‌ای تازی است. نام یا نام‌هایی است که طنزپرداز به عاریت (قرض) می‌گیرد و سخن خود را با آن نام به ما می‌رساند. مستعار در طنز، هم چون «تخلص» است در شعر، با تفاوت‌هایی که به آن خواهیم پرداخت. طنزپرداز در گزینش نام «مستعار» حال و روز خود، مخاطب، خواست خوانندگان، فضای سیاسی، اجتماعی و مواردی این چنین را در نظر دارد. او گاه در گزینش مستعار از ذوق ادبی و هنری هم بهره می‌گیرد. اکنون می‌خواهیم این نام‌ها را دسته‌بندی کنیم، و با درنگی در خور با نگاهی روان‌شناختی و جامعه‌شناختی از آن‌ها سخن بگویم.

۱. از برخی نام‌های مستعار برمی‌آید که طنزپرداز خود را بزرگ و دل‌سوز و خیراندیش مردم می‌داند. نام‌هایی هم چون: باباعلی (پرویز خطیبی)، حاجی‌بابا (پرویز خطیبی)، خودحاجی (پرویز خطیبی)، عمویادگار (محمدخرم‌شاهی)، گل‌مولا (محمدخرم‌شاهی)، باباکرم (سیدمحمداجتهادی)، جهانگرد (سیدمحمداجتهادی)، شیخ‌الشعر (اخسرو فرشیدورد)، دایی (مرتضی فرجیان)، یکی از بزرگان اهل تمیز (عمران صلاحی)، گل‌آقا (کیومرث صابری)، ریش سفید (کیومرث صابری)، مخ. ش آق معلم (محمدخرم‌شاهی)، الشیخ مهدی سهیل‌الدین التهرانی (مهدی سهیلی)، خادم‌الفقر (علی‌اکبر دهخدا)، میرزاگل (کیومرث صابری)، میرزا به معنی دبیر و نویسنده آمده است.

۲. بعضی نام‌های «مستعار» برخاسته از نقش سازندگی، روشن‌گری،

طنز و واژه‌ای عربی است و در لغت به معانی «به رمز سخن گفتن، عیب کردن، بر کسی خندیدن، ریشخند و...» آمده است. طنسز در ادبیات، یک شیوه و روش است در بیان مفاهیم انتقادی، آمیخته با شوخی و خنده و هم‌چون دارویی تلخ است برای درمان دردهای اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، دارویی که لعاب شیرین دارد. دارویی که دردها را نشانه گرفته است و با آن به ستیز برمی‌خیزد.

طنز «با هر چه که مرده و کهنه و واپس مانده است و با هر چه که زندگی را از پیشرفت باز می‌دارد، بی‌گذشت مبارزه می‌کند. مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این خنده، خنده‌ی شادمانی نیست، خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کم و بیش زننده و نیش دار. هدف از طنز اصلاح و تزکیه است، نه ذم و قلم و مردم‌آزاری. قلم طنزنویس کارد جراحی است نه چاقوی آدم‌کشی!»

آنان که آب را گل می‌کنند و نمی‌گذارند زندگی چون آبی زلال به پیش رود و همه از آن یکسان بهره‌بردارند، طنز نمی‌خواهند. اینان گفته‌های طنزآمیز را «بی‌حیایی، بدگویی، ناسزا، لودگی، تمسخر، خبیثات، تهنک، تهکم، تیززبانی، پوستین‌دری، غیبت، دریده‌زبانی، لاغ، لغو، هرزه‌گویی، بی‌نمکی و...» می‌دانند و می‌پندارند.



کلید واژه‌ها: طنز، تخلص، مستعار، طنزپرداز، طنز و ابهام، طنز و تشبیه، طنز و ضرب‌المثل و...



نام بد بر نویسنده می گذارند و طنزپرداز در چنین قضای از زبان آن‌ها چنین نام‌هایی بر خود می نهد: رئیس انجمن لات و لوت‌ها، خرم‌گس، جغد (دهخدا) لشکوره، فانس الشعرا، بارو، سرخوتیان (اسدالله شهریازی) گردن شکسته، ابوالباده، (کیومرث صابری) ابوقراصه، زنبور (همزمان صلاحی) شاگرد تیل، هاله (برهنی فرجیان) شاعر الکی (فرشیدورد) سارق دیوان (گلچین معانی). ملاپنلو (معتضدی) و انت الحمار (حالت) گزینش این نام‌ها گاه برخاسته از خشم و آگاهی برخاسته از درد و مراد بخت نویسنده است.

۶. «بارو» اسم مصغر (کوچک شده) است، مثل «امیر» و «دیوان» در «صاری دیوان» به معنی اداره و وزارت خانه است. «هاله» دو گونه خوانده و معنی می شود. هاله (hala-e) به معنی مقصد و بدذات است و هاله (hala) نوعی از هیزم گوهی بسیار چرب است که به جای فیه در مشعل‌ها می سوخته‌اند.

۷. آن‌گاه که طنزپرداز از فقر و ناداری مردم سخن می گوید، مستعارهایی چون درویش (خرم شاهی) خادم الفقا (دهخدا)، آشفته (مهدی سهیلی) در بدرالشعرا (فرشیدورد)، برای خود برمی گزیند. و آن دم که از پر خوری و زیاده روی گروهی اندک می گوید، ناخواسته واژه‌هایی چون «چاقالو»، هاردی، کثیر الاضلاع (مهدی سهیلی)، به عنوان نام مستعار در زیر نوشته‌اش می آید.

۸. برخی نام‌ها برخاسته از حال و روز و فضای عاطفی طنز پرداز است. او گاه نقدی سیاسی در اندیشه دارد و نمی داند با آن فضای اجتماعی و حکومتی آن را بنویسد یا ننویسد، آیا مخاطب دست و قلمش را می شکند یا نه. در این اندیشه، گاه به خود نیرو می دهد و می نویسد و در پایان نام طنز پرداز می شود: غضنفر (کیومرث صابری)، آتش فشان (اسماعیل آتشی)، جوجه اسدالله خوانساری (محمد خرم شاهی)، حالی به حالی (مرتضی معتضدی)، سیف القلم (اجتهادی)، بازشکاری (محمد حاجی حسینی)، خروس لاری (حالت)، و گاه با ترس و لرز می نویسد و برای دلداری یا آرام کردن خود نام «بزن و پرو» (معتضدی)، جیم جیم (اجتهادی)، بی خیال (مهدی سهیلی)، را بر می گزیند.

۹. «غضنفر» به معنی شیر درنده است. در نام مستعار «جوجه اسدالله خوانساری» پارادوکسی دیده می شود. از دید مخالف جوجه، است و از دید خود، شیر خدا و ترس است.

۹. طنزپرداز، تنها برای درس خوانده‌ها و اهل دانش نمی نویسد. او برای همه می نویسد، نام مستعار او گاه باید برخاسته از جامعه و بارنگی محلی و عامیانه باشد، تا به چشم بیاید و مورد توجه این گروه قرار گیرد. آوردن چنین نام‌هایی نوعی برجستگی در سخن می آفریند و چشم گیر می شود. نام‌هایی چون: آق اسمال، شوت علی (اسماعیل آتشی)، لوطی شیرازی (اجتهادی)، ممدآقا (خرم شاهی)، زوار در رفته (پرویز خطیبی)، چراغ موشی

راهنمایی و یاری گری در طنز و محتوای آن است. نام‌هایی چون: ناصر (سید محمد اجتهادی)، هادی خان (خرسندی)، معمار باشی (محمد علی فرشته)، عبدالقائوس (کیومرث صابری)، مسیو فندک (سید محمد اجتهادی) عبدالعینک (حالت).

۳. برخی مستعارها، دلیری، نیروی توکیزی، دیه نیز و روشن طنز پرداز را نشان می دهد. آن که نام مستعارش را «باز شکاری» نوشته، طنزپرداز را چون پرنده‌ای تیزبین و پلنگ‌پرواز می داند. او چون باز از فراز آسمان همه را خوب می بیند، نشانه می گیرد و آن‌چه باید، به جنگ می آورد و شکار شده اش را بر سفره‌ی طنز می نهد و ما را به آن می خواند. سید محمد اجتهادی که «سیف القلم» را به عنوان یکی از مستعارهایش برگزیده، قلم نویسنده را چون شمشیری می داند که باید به جنگ ناخواسته‌ها و دشمنان پاک و آزادی برخیزد.

«خروس لاری» نوعی خروس بزرگ است که با پاهای بلند است. این خروس بسیار جنگ جو و ترس است. ابوالقاسم حالت خود را با این صفات می بیند، می داند و خود را برای مبارزه آماده می کند.

۴. برخی «مستعارها» برخاسته از برخورد منفی دیگران با طنزپرداز است. آن‌گاه که در پاسخ به نقد و طنز، او را کوچک و بی عرضه و ناتوان می خوانند، او هم نام‌های مستعاری چون: شوت علی (اسماعیل آتشی)، پشم الملک (خاکسار ابهری)، میرزا هیل هیل (اجتهادی)، تربچه نقلی (توفیق)، ریزه میزه (حسینی)، جوجه اسدالله خوانساری (خرم شاهی)، نوچه (احمد گلچین معانی)، شیخ بچه (معتضدی)، فینگیلی (دهخدا)، به معنی کوچک، ریزه و فسقلی» برمی گزیند. این گونه نام‌ها، ایهامی هم دارد. او می خواهد به خوانندگان برساند که برخی از مخاطبان تحمل شنیدن کج رفتاری هایشان را ندارند و برگزیده و نویسنده چنین نام‌هایی می نهند و هم چنین غیر مستقیم بدخواه را در نوشته‌ی انتقادآمیز، به این نام‌ها می خواند و می گوید، «شوت و پشم و هیل هیل و تربچه و ریزه و نوچه و بچه و فینگیلی» خودتی.

۵. آن‌ها که رفتار و گفتارشان به نقد کشیده می شود و طنزپرداز را مزاحم و لج باز و... می دانند. طنز پرداز هم به همان دلایلی که پیش از این گفتیم برای خود مستعارهایی مناسب با این عاطفه و حال و روز مخاطب برمی گزیند. نام‌هایی چون: هوار (حالت)، دسته بیل (خرم شاهی)، نخود همه آش (دهخدا)، فضول آغاسی (مرتضی معتضدی)، لج باز (احمد گلچین معانی)، لب کلفت (خرسندی)، سجاف دفتر (گلچین معانی).

نویسنده‌ی نکته پرداز، غیر مستقیم می رساند که تو در میان مردم و در کار مردم هوار [آوار] شده‌ای و خود را نخود همه آش می کنی و با همه لج بازی.

۶. برخی از آقایان و خانم‌هایی که در طنز رسوا شده و به راستی شناسانده می شوند، از کوره در می روند و بنای بد و بی راه گذاشته،





گنابادی (حسن خواجه نوری)، مصداق، مش رجب (کیومرث صابری)، قراوه (شهریار)، بچه خراسون (خسرو شاهانی)، سرخلوتیان (اسدالله شهریاری)، نورهمنه آش (دهخدا)، داش حسن (حسن زاهدی).

۱۰. گاه نام مستعار برگرفته از نام شهر و دیاری است که طنزپرداز از آن جااست، یا به آن دل بستگی دارد. مانند: لوطی شیرازی و کاررومی (سیدمحمد اجتهادی)، چرخ موشی گنابادی و ح-خ گنابادی (حسن خواجه نوری)، پشم الملک ابهری (حاکسار ابهری).

۱۱. نام مستعار، گاه ریشه در نام طنزپرداز دارد. یا بخشی از نام هر یک در آن یافت می شود. نام های چون: آتش فشان، آق اسماعیل (اسماعیل آتش)، حالت (ابوالقاسم حالت)، هادی خان (هادی خرمسندی)، ح-خ گنابادی (حسن خواجه نوری)، شاهپوهی خراسان و شاه توبه (خسرو شاهانی)، محبوبیالشر و کمرو (مترجم محبوبی)، رهی زاغچه (رهی معیری)، داش حسن (حسن خواجه نوری)، دخوعلی (علی اکبر دهخدا)، سهیلی مهدی خان (مهدی سهیلی)، ح-ش آق معلم (خسرو شاهانی)، گلچین (احمد گلچین معانی).

۱۲. نام مستعار گاه رنگ زبان عربی می گیرد، نویسنده ی شیرین منش، دو واژه ی عربی را با یک واژه ی فارسی و عربی را با «ال» به هم پیوند می دهد و از همراهی آن ها با هم، نام مستعاری می آفریند. از آن جمله: پشم الملک ابهری (حاکسار ابهری)، سیف القلم، هندل الشعر (اجتهادی)، ابو العینک (حالت)، ابوطیار و ابوقراوه (صلاحی)، ابوالباده و عبدالفانوس (کیومرث صابری)، قناس الشعرا (اسدالله شهریاری)، الشیخ مهدی سهیل الدین التهرانی (مهدی سهیلی)، خادم الفقرا (دهخدا).
واژه های «پشم، پیاده، فانوس، تهرانی» فارسی و واژه ی «هندل» انگلیسی است. این واژه های غیرعربی و واژه های عربی دیگری که در فارسی بدون نشانه ی تعریف می آیند، وقتی شکل و گونه ی عربی می گیرند، دگرگون و برجسته می گردند.

وقتی «ابو، ابا، ابی» به اسم یا صفتی افزوده می گردد، کنیه می سازد. عرب ها به جای نام خانوادگی، کنیه به کار می برند. گاه مستعار رنگ غربی می گیرد و در آن واژه و اسمی انگلیسی، فرانسوی و غیره دیده می شود. نام هایی چون «مسبوفندک (اجتهادی)، مادمازل (خرم شاهی)، هاردی (مهدی سهیلی)، این هم نوعی دگرسازی است و نام را برجسته و چشم گیر می کند.
۱۳. رنگ و آرایش ادبی این نام ها هم قشنگ است و شایسته ی درنگ.

در ساختار نام های مستعار «پارادوکس» بیش از همه نمود دارد. پارادوکس یا «تناقض» همراه کردن دو واژه یا دو صفت متضاد است که در توصیف یک چیز به کار می رود، این دو صفت متضاد با تکیه به هم مفهومی نو و هنرمندانه می آفریند و پذیرفتنی می گردند. نام هایی از این دست: برهنه ی خوشحال (دهخدا) برهنه بودن با خوشحالی همراه نمی گردد. ولی دهخدا با تعریضی به حاکمان، حال مردم روزگار را با این دو واژه رسانده است. حاکمان می خواهند که آن ها در عین برهنگی، خشنود و خوشحال باشند. شاغلام (کیومرث صابری)، شیخ بچه (مرتضی معتضدی)، پری چهر دلاور (اجتهادی)، جوجه اسدالله خوانساری (خرم شاهی).

آن که شاه است غلام کسی نیست ولی صابری شاه و غلام را در توصیفی واحد و یگانه آورده. می خواهد بگوید گرچه ما را غلام می پندارید، ولی ما برای خود حکومتی داریم و شاهی می کنیم. (شاه دل، شاه معرفت یا...).

«شیخ» به معنی پیر و سال خورده است و یا بچه در یک توصیف آمده است. «شیخ بچه» برخی او را بچه می پندارند و او خود را شیخی بزرگ و یا تجربه می داند. این نگاه دوگانه پارادوکسی زیبا آفریده است. «پری چهر» یعنی آن که چهره ای چون پری (فرشته) دارد. زیبارویی با دلاری هنرآموز و همندوش نیست ولی اجتهادی این دو را در یک توصیف به کار برده است. شاید می خواهد بگوید سخنش زیباست و در عین حال برخاسته از روح و درونی دلاور است. در «جوجه اسدالله» هم، جوجه یا اسد (شیر) همین دوگانگی را دارد که حال، یگانه و هنرمندانه شده است. برخی او را جوجه می دانند ولی او شیر میدان نقد و داری است.

در نام های مستعار تشبیه، هنر نمایی دارد. «قل نوری» (مرتضی فرحیان)، سیف القلم (اجتهادی)، انت الحمار (حالت)، از این دست است. واژه ی مستعار گاه زاینده شکرده تری تکرار است. این تکرار گاه به صورت «حالی به حالی» (مرتضی معتضدی)، یا تکرار دویباره ی یک واژه است. گاه به صورت جناس مضارع (ناقص اخلاقی) است. هم چون «نیزه میزه» (محمد حاج حبیبی). گاه به گونه ی قلب است. قلب کلمه ی «اراسکاخ» برای «حاکسار ابهری»، و قلب بعضی یا ناقص هم چون «خارخاسک» باز هم از آن «حاکسار ابهری».

گاه نام مستعار از تلمیح مایه می گیرد. «ح-خ ابابیل» (حسن خواجه نوری)، تلمیح (اشاره) دارد به داستان قرآنی اصحاب فیل. همان ها که به فرماندهی ابرهه به خانه ی خدا هجوم بردند و عبدالمطلب هر چه کرد، نتوانست آن ها را از آن باز دارد تا سرانجام به فرمان خداوند، گروهی از پرندگان (طیور ابابیل) با سنگ ها، پیل ها را سنگ باران و نابود کردند. آن سال پس از آن «عام الفیل» یا سال فیل نام گرفت. خواجه نوری نقد و طنز متصفانه و خداپسند را، هم چون پرندگان ابابیل دانسته که بر سر ویرانگران فرود می آید.

«شاه پریون» (رهی معیری) تلمیحی است به یکی از باورهای کهن ایرانیان. «شاه پریون» رئیس و بزرگ پری ها، شاه اجنه و قهرمانی در فولکلور ایرانی است. او از آتش است و به چشم نیاید و برخلاف دیو، همیشه نیکوکار است. در برخی از افسانه ها به نوعی از زنان جن که خوب روی باشند، گفته می شود.

نام مستعار، گاهی اقتباس (برگرفته) از شعر یک شاعر است. «یکی از بزرگان اهل تمیز» مصرعی است از حکایتی زیبا و مردمی که با این بیت آغاز می شود:

یکی از بزرگان اهل تمیز

حکایت کند ز ابن عبدالعزیز...

«ایهام» آرایه ی دیگری است که در آفرینش نام طنزپرداز به او یاری رسانده است. این چنین نام ها دو یا چند معنی دارند، گوناگونی معنا و یکسانی واژه نوعی غافل گیری و برجستگی آفریده، دل نشین و دل نشان می گردد. از «شوخ» (حالت) معانی «بی حیا و بذله گو» بر می آید. حالت (ابوالقاسم حالت) هم نام خانوادگی اوست هم «حال+ت» است. «هل هل فندی» برای (اجتهادی) چنین است. «هل هل» هم به معنی جامه ی تنگ بافته و هم به معنی نوعی زهر کشنده است. «فند» هم به معنی کلک است و هم به معنی دروغ و ناسپاسی و درماندگی در «ابوشبلیله» (مرتضی حاجیان)، «شبلیله» گیاهی است که هم معطر و خوش بوست و هم تلخ و بدطعم است.

اگر به معانی دو یا چند گانه‌ی این واژه‌ها بنگریم و ببینیم، می‌بینیم که در عالم طنز هر دو مضامین پذیرفتنی و مورد نظر است.

۱۴. اندکی از نام‌های مستعار، از ضرب‌المثل‌ها مایه گرفته است. ضرب‌المثل جمله با بیت مشهوری است که پذیرش عمومی دارد و بر سر زبان‌ها می‌افتد. «نخود همه‌اش» نامی است که دهخدا آن را بدون کم و کاست از میان مثل‌ها برداشته است. این مثل را برای کسی می‌گویند که در کارهای کنساز، بی‌خواست آنان مداخله می‌کند. «اسدالله شهریار» (حسن‌علی‌جعفر) را نام مستعار خود کرده. «حسن‌علی‌جعفر» مثل شیرینی است که از میان یک روی داد برخاسته و ریشه در ادبیات عامیانه و اجتماعی دارد. «می‌گویند که سه تن به خواستگاری دختر می‌آیند، یکی از آن‌ها به نام حسن» دین دار بود، اما مال و جمال نداشت. دیگری به نام علی، زیبا بود اما دین دار و پول دار نبود. سومی به نام جعفر دار بود اما دین و ریاست نداشت. پسر، دختر را خواست و پرسید که کدام یک را می‌خواهد. دختر پاسخ داد: «حسن‌علی‌جعفر» را. این مثل بر این است یا مثل‌های: «هم خدا را می‌خواهد، هم خرما را» یا «دین و دنیا به هم نیاید راست» یا «گفتند: «خربزه می‌خواهی یا هندوانه؟ گفت: «هندوانه» «هری زاغچه» را هم معیری می‌آورد و برگرفته از مثل «زاغ سیاه دیگران را خوب زدن» است.

۱۵. نام‌های مستعار مردان، گاهی از نام زنان گرفته می‌شود. «بهناز و گلناز (محمدحاجی حسینی)، منیژه و مادمازل (خرم‌شاهی)، پری چهاردلور (اجتهادی)، هاله و سیده (فرجیان)»

۱۶. نام پرندگانی چون: پرستو چلچله زاده (محمدعلی افراشته)، غاز و شونه به سر و هدهدمیرزا (توفیق)، باز شکاری (محمدحاج حسینی)، دارکوب (پرویز خطیبی)، ح.خ ابابیل (حسن‌خواجه‌نوری)، سیمرخ (احمد گلچین معانی)، جغد (دهخدا)، در میان مستعارها دیده می‌شود. هم چنین نام موجوداتی چون: زرافه (مرتضی معتمدی)، خرمگس (دهخدا)، خروس لاری (حالت)، بوقلمون (حسین توفیق).

درنگ در چرای و چگونگی گزینش این نام‌ها، یافتنی‌های شیرین و دل‌پذیری دارد. به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم. «دارکوب» نام مستعاری است که پرویز خطیبی در پرورده‌ی طنزهایش دارد. ویژگی این پرنده پیوندی نیک با عالم نقد و طنز دارد.

دارکوب پرورده‌ای کوچک با پرهای رنگارنگ است که از ساقه و شاخه‌ی درخت‌ها بالا می‌رود و با مقدار خود حشرات را از زیر پوست درخت خارج می‌کند.



تخلص و مستعار

تخلص، نام شعری شاعر است و مستعار نام هنری طنزپرداز. این دو، برچسب و مهر هنری هنرمند است بر اثر هنری‌اش.

تخلص از دیرباز، جزئی از پیکره‌ی شعر فارسی بوده و هنوز هم شاعران برای خود تخلص برمی‌گزینند. نام مستعار، عمری بسیار کوتاه‌تر از تخلص دارد. تخلص از اولین شعرهای فارسی با آن همراه بوده. از شعر رودکی (پدر شعر فارسی) و حتی پیش از او. اما نام مستعار در آثار طنز پردازان کهن به این شکل امروزی دیده نمی‌شود و پدیده‌ای نوین است.

پیش‌تر شاعران، یک تخلص داشتند و اندکی دو تخلص هم برگزیده‌اند. خاقانی و مولوی در شعر مشهور هستند که هر یک دو تخلص دارند و شاعران دیگری چون «نورالدین کرمانی»، «جمال‌الدین شیرعلی»، «باباقلی شیرازی»، «ابو احسینی» و «قاسم» هم دو تخلص دارند. اما طنز پردازان هیچ‌گاه به یک یا دو نام مستعار بسنده نکرده‌اند و نام‌های بسیاری دارند.

سیدمحمد اجتهادی با مستعارهایی چون: «انامیر»، «جهان‌گردد»، «کاروئی»، «میرزا اهل‌هیر»، «سیف‌القم»، «روحی»، «از لاس»، «هل هل لندی»، «سیم‌سیم»، «لوطی شیرازی»، «پری چهاردلور»، «هندل‌الشعرا»، «مسئوفندک»، «باباکرم» و...

حسین توفیق با مستعارهایی چون: «بوقلمون»، «غاز»، «شونه به سر»، «هدهدمیرزا»، «تربچه‌نقلی»، «گشنیز خاتم‌ملندر»، «ابوالقاسم حالت با»، «حالت»، «خروس لاری»، «هدهدمیرزا»، «ابوالعینک»، «شوخ»، «انت‌الحمار»، «هور»، «فاضل‌ماب»، «علی‌اکبر دهخدا با دخو»، «نخود همه‌اش»، «خادم‌الفقرا»، «دخوعلی»، «برهنه خوشحال»، «رئیس انجمن لات ولوت‌ها»، «خرمگس»، «جغد»، «دلمی»، «اسیرالحوال»

کیومرث صابری فومنی با نام‌هایی چون: «گردن شکسته»، «میرزاگل»، «عبدالقائوس»، «ابوالبیاده»، «ریش سفید»، «گل‌آقا»، «مش‌رجب»، «غضنفر»، «شاغلام»، «مصادق» و...

طنزپردازان هر یک از این نام‌ها را در فضایی خاص و برای موضوعی ویژه به کار برده‌اند ولی به یکی از این نام‌ها نامورترند. دهخدا به «دخو» کیومرث صابری به «گل‌آقا» و...

تخلص‌ها، رنگ‌عامیانه، محلی و چاشنی خنده و بذله‌ندارند، چرا که مخاطبان شعر کلاسیک و شعر نو نمادین گروهی ویژه و درس خوانده هستند ولی در طنز، مخاطب همه‌ی مردم‌اند و این ویژگی‌ها چنان که دیدید، بسیار پررنگ است. آرزو می‌کنم، روزی و فضایی فراهم گردد تا دید همگان به طنز دیدنی مثبت و سازنده گردد و قلم طنزپرداز در نوشتن نابه‌سامانی‌ها و ناراستی‌ها باز باشد و طنزآینه‌ای گردد برای دیدن و زدودن زشتی‌ها و پلیدی‌ها.

یادداشت‌ها

۱. آریز پور، یحیی. «از صبا تا نیما»، انتشارات زوآر، تهران، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۳۶-۳۷.
۲. «فینگلی» نام کوچک‌ترین ریگ است از سه ریگ، که در بازی، یکی از آن‌ها را در دست پنهان کنند و از دیگری پرسند: «گاو، گوساله یا فینگلی؟ یعنی؟ کدام سنگ در دست من است».
۳. دهخدا، علی‌اکبر. «امثال و حکم»، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۸۰۴.
۴. رجب‌زاده، هاشم. «برخی از مثل‌ها و تعبیرات فارسی»، مؤسسه چاپ و انتشارات قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۲۵۹.
۵. فرجیان، مرتضی و... «طنز سربازان ایران از مشروطه تا انقلاب»، نشر نیاد، ۳ جلد، تهران، ۱۳۷۰، ص ۹۰۱ به بعد.